

بررسی اقوال در مسئله اصولی دلیل دوم بر احتیاط در اقل و اکثر ارتباطی از منظر مرحوم آخوند در کتاب کفایه

سجاد جعفرزاده

چکیده

مرحوم آخوند در بحث تحصیل غرض داعی که دلیل دوم بر احتیاط در باب اقل و اکثر ارتباطی است دو مدعی دارند که اولاً: حکم عقل به لزوم احتیاط، تعلیقی و مشروط به عدم حکم شارع به احتیاط است و یک حکم تنجیزی نمی‌باشد.

مرحوم آخوند ادعای اول را از خلال دو وجه - یعنی علم اجمالی و لزوم تحصیل غرض - ثابت نمود. و نیز ادعی انحلال علم اجمالی که برخی این را مطرح نموده‌اند در اینجا مردود است. چرا که انحلال آن مستلزم دو محذور است: یکی اینکه خلف فرض لازم می‌آید و دیگری اینکه از فرض تحقق انحلال، عدم تحقق آن لازم می‌آید.

و در ادعای دومشان که به حکم نقل است قائل به براءت می‌شوند.

ایشان در این مجال فرموده است مدرک و مستند براءت نقلی، حدیث رفع است و امکان تطبیق آن بر این مقام وجود دارد به این معنی که بگوییم: باتوجه به این که جزئیت دهم، مشکوک و غیر معلوم است، از این رو به مقتضی حدیث رفع، مرفوع و منفی است و بالتبع، وجوب در خصوص اقل متعین می‌شود و اجزاء واجبه، در خصوص همین اقل، منحصر خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: احتیاط، اقل و اکثر، شارع، تحصیل غرض، حدیث رفع

مقدمه

یکی از مباحث اصولی که هم اشاعره و هم عدلیه در آن به بحث و گفتگو پرداختند دلیل دوم بر احتیاط (و جوب تحصیل غرض) والان آیا با صرف تحصیل غرض داعی باید احتیاط کرد یا نه؟ و هم جهت عقلی هم جهت نقلی به این سؤال پاسخ داده خواهد شد و در ضمن این بحث را اصولیون در کتب مختلف خوشان ذکر کرده و در مورد آن به بحث و بررسی پرداخته‌اند.

از جمله مرحوم شیخ اعظم انصاری در کتاب فرایدالاصول با کتب کنگره جلد 2، 322-323 را راجع به همین بحث پرداخته‌اند.

صاحب فصول نیز در کتاب فصول در صفحات 237-238 به این بحث اشاره نموده‌اند و آیه الله، سید محمدجعفر جزائری شوشتری در کتاب شریف منهی الدرایه جلد 6 صفحه 218 نیز به این بحث اشاره ای داشته‌اند.

چون این مقاله ناظر به کتاب کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی می‌باشد سعی بر آن شده است اقوالی را که مرحوم آخوند راجع به این بحث بیان کرده و به نقد یا بررسی آن اقوال دامن زده‌اند، ذکر گردد.

احتیاط در لغت و اصطلاح

احتیاط، در لغت یعنی حفظ نمودن و در اصطلاح، به معنای اهتمام مکلف است به موافقت قطعی با اوامر شارع و نگهداری نفس خویش از مخالفت احتمالی با آن‌ها در جایی که به تکلیف واقعی، قطع ندارد، چه اماره معتبری بر آن اقامه شده باشد چه نشده باشد و چه مورد از موارد اجرای اصل عملی باشد چه نباشد. (تهانوی، محمدعلی 1 ص 310)

وجوب در لغت و اصطلاح

وجوب در لغت به معنی ثبوت، لزوم و سقوط است (ازهری، محمد 11، ص 151) و در اصطلاح از اقسام احکام الزامی بوده و عبارت است از حکم تکلیفی شرعی که شارع به طور جزم و الزام انجام متعلق آن را از مکلف خواسته و راضی به ترک آن نیست و برای عمل به آن پاداش و برای ترکش کیفر قرار داده است مانند: وجوب نماز، ادای امانات. (محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، ص ۴۵).

داعی در لغت و اصطلاح

داعی در لغت به معنی انگیزه و قصد است و در اصطلاح عبارت است از حالت و کشش درونی که انسان را برای انجام دادن عملی برمی‌انگیزاند.

دلیل دوم بر احتیاط در اقل و اکثر ارتباطی و اقوال در آن

اولاً: به دلیل عقلی می‌پردازیم، با این مقدمه که

درباره احکام شرعی سه نظریه وجود دارد:

1. اشاعره: احکام تابع مصالح و مفاسد نیست. ممکن است شارع چیزی را واجب کند که اصلاً مصلحت نداشته باشد و چیزی را حرام کند که اصلاً مفسده نداشته باشد، یعنی وقتی شارع چیزی را واجب کرد، بعد مصلحت می‌آید. (جزایری 1415 ه.ق، 6:211)

2. مشهور عدلیه: احکام تابع مصالح و مفاسدی است که در متعلق احکام می‌شود، مثلاً وجوب نماز به خاطر وجود مصلحت در صلوات است و حرمت دروغ به خاطر مفسده‌ای است که در متعلق دروغ است.

3. جماعتی از عدلیه: احکام تابع مصالحی است که در خود احکام می‌باشد. یعنی اگر شارع نماز را واجب می‌کند به خاطر این است که واجب کردن مصلحت دارد نه خود نماز. (حائری اصفهانی 1404 ه.ق: 237-238)

طریقه استدلال عقلی

صغری: اکثر، محصل غرض داعی به امر است زمانی که شارع امر می‌کند، یک غرضی دارد که آن غرض باعث شده شارع امر کند و غرض این است که مکلف به مصلحت در عمل، مثلاً مکلف که می‌گوید صل، شارع یک غرضی دارد که مکلف به آن برسد و آن مصلحت در نماز است. حال با انجام اکثر، محصل غرضی است که داعی به امر است، چون اگر اکثر واجب باشد، غرض آمده است و اگر اقل واجب باشد، در ضمن اکثر آمده است. مثلاً اگر نماز به سوره خوانده شود، غرض آمده است به خاطر اکثر یا در ضمن اکثر.

کبری: محصل غرض داعی به امر انجام آن واجب است به حکم عقل.

نتیجه: اکثر انجام آن واجب است به حکم عقل.

اشکالات و نظر مرحوم شیخ اعظم انصاری به دلیل دوم بر احتیاط

اشکال اول

بحث احتیاط و برائت در اقل و اکثر ارتباطی بحثی عام است (حتی اشاعره هم این بحث را دارند) و حال آنکه این دلیل دوم فقط مبتنی بر عقیده مشهور عدلیه است. چون اشاعره صحبتی از غرض ندارند و کنار می‌روند و جماعتی از عدلیه هم کنار می‌رود؛ چون به مجرد صدور امر، غرض حاصل می‌شود چه عمل انجام شود و چه نشود. به تعبیر دیگر: وجه مذکور تنها برابر دیدگاه برخی عدلیه که قائل به تبعیت احکام از مصالح موجود در متعلقات هستند، تام و صحیح است؛ اما بنابر دیدگاه اشعری مسلکان که اساساً منکر تبعیت احکام از مصالح هستند، تام و صحیح نمی‌باشد و همچنین وجه مذکور بنابر دیدگاه برخی از عدلیه که قائل اند: احکام، تابع مصالح موجود در متعلقات نیستند، بلکه تابع مصالح موجود در نفس خود احکام - و به تعبیر بهتر تابع مصالح موجود در انشاء و تشریح آنها هستند - تام و صحیح نمی‌باشد. طبق این دو دیدگاه، تحصیل غرض واجب نیست و بالتبع، احتیاط واجب نخواهد بود و حال اینکه روشن است که بحث در این مسئله مختص به یک گروه خاص نیست؛ یعنی این بحث اختصاص به عدلی مسلک ندارد، بلکه اشعری مسلک را نیز شامل می‌شود و همچنین عدلی مسلکی که قائل به ثبوت مصالح در نفس احکام - در خود امر و تشریح - است را شامل می‌شود

اشکال دوم که از دو مرحله تشکیل شده است

مرحله اول: صغری: اساس دلیل دوم قطع به حصول غرض است

قطع به حصول غرض منتفی است مطلقاً با انجام اقل یا اکثر . کبری :

نتیجه: اساس دلیل دوم منتفی است مطلقاً

توضیح: شما در این دلیل دوم دنبال این بودید که غرض حاصل شود درحالی که مطلقاً نمی‌توان به این غرض رسید، به اینکه اگر اقل انجام شود، یقین ندارید غرض حاصل شده به خاطر احتمال وجوب اکثر و اگر اکثر انجام شود باز هم یقین به حصول غرض نیست،

چون احتمال دارد قصد وجه در همه اجزاء لازم باشد، حال اگر اکثر را به قصد قربت انجام شود، تشریح می‌شود و اگر بدون قصد باشد، بدون قصد الوجه است و در هر حال یقین به غرض نیست.

مرحله دوم: بعد از اینکه قطع به حصول غرض ممکن نشد، نوبت به تخلص از عقاب می‌رسد که تخلص از عقاب به این است که مکلف مقداری را که بیان قائم شده است انجام دهد و آن مقدار اقل است. ((شیخ انصاری، 2، 1389: 319 - 320)).

مرحوم آخوند از اشکال دوم مرحوم شیخ انصاری پنج جواب می‌دهند

جواب اول: صغری: اگر قصد وجه اجزاء در عبادت لازم باشد، لازم‌هاش این است که در اقل و اکثر ارتباطی احتیاط ممکن نیست. چون احتیاط به اتیان اکثر است و اگر این به قصد وجه باشد، تشریح می‌شود.

کبری: و اللازم باطل بالاجماع او حتی باعتراف الشیخ

نتیجه: فالملزوم مثله. پس قصد وجه لازم نیست.

جواب دوم: کسانی که قصد وجه را لازم می‌دانند، قصد وجه مجموع عمل را لازم می‌دانند نه قصد وجه کل جزء من العبادة، یعنی قصد کند من نماز صبح می‌خوانم به نیت قربت.

اشکال: شاید بعضی از اعمال واجب نباشد چگونه به قصد وجه کل عمل انجام می‌دهید؟

جواب: این مضر نیست، چون جزء سه حالت دارد: 1. امرش دائر است که جزء مستحبی است یا واجبی که در این صورت این با قصد مجموع تنافی ندارد، چون در اجزاء دیگر مثل قنوت این است.

اشکال: اگر مکلف واجب را با قصد وجوب انجام دهد، لازم‌هاش این است که انجام اکثر ممکن نباشد، چون احتمال دارد که اکثر مشتمل باشد علی ما لیس بجزء

مثلاً در نماز صبح شک می‌کنید که ده جزء است یا خیر و سوره جزء نماز صبح است یا خیر، حال اگر این نماز صبح را به قصد وجوب بخوانید و اکثر را انجام بدهید، این نماز صحیح نیست، چون قصد وجه در نماز شده است در حالی که امکان دارد سوره جزء واجبات نماز نباشد.

جواب: جزء مشکوک دو حالت دارد

1. گاهی مشکوک، مشکوک است که جزئی واجبی (جزء الماهیه) است یا مستحبی (جزء الفرد) است. معنای جزء الماهیه این است که اگر جزء منتفی شود، ماهیت واجب هم منتفی می‌شود و جزء الفرد یعنی این فرد از نمازی که می‌خواهید انجام بدهید، این جزء، جزء این فرد است نه جزء ماهیت نماز.

مثلاً شک می‌کنیم سوره جزء واجبی نماز است یا جزء استجابی نماز است.

حال اگر در جزئی شک کردید که جزء واجبی است یا مستحبی است و فرد اکثر را انجام بدهد، دو حالت دارد:

اول: مشکوک جزء واجبی است، واجب منطبق بر اکثر می‌شود بتمامه و کماله

دوم: مشکوک جزء مستحبی است، مثلاً نماز با سوره خواندیده؛ اما سوره، جزء این نماز است نه جزء ماهیت نماز، در این صورت هم واجب منطبق بر اکثر می شود بتمامه و کماله. چون کلی طبیعی منطبق بر فردش می شود با هر ویژگی که دارند، در اینجا کلی طبیعی، نماز است و فرد، همین نمازی است که می خوانید که مشتمل بر یک جزء دیگر هم باشد، پس صلات واجبه بر همین نماز با ویژگی جزء دیگر داشتن می شود.

2. جزء مشکوک، مشکوک است که جزء است یا مقارن است، منظور از مقارن، اجنبی غیر مضر است. مثلاً شک می کنیم که سوره جزء نماز است یا جزء این فرد از نماز است که انجام می دهید، حال در صورت انجام اکثر، دو حالت دارد:

اول: یا جزء مشکوک، جزء نماز است، در این صورت بر این نماز، صلات واجبه منطبق می شود بتمامه و کمال.

دوم: یا جزء مشکوک، جزء مقارن است، در این صورت واجب منطبق بر این نماز می شود؛ اما به ماعدای جزء مشکوک. پس این نماز منطبق با این نماز است لا بتمامه و کماله.

پس نماز واجبه زمانی بر این نماز منطبق نمی شود که مکلف، هر جزء جزئی را با قصد وجه انجام دهد.

جواب سوم: دلیلی نداریم که قصد وجه در عبادت لازم است نه قصد وجه مجموع و نه قصد وجه جزء جزء.

جواب چهارم: اقل و اکثر ارتباطی یا عبادی است و یا توصلی است و این اشکال شما در عبادیات است نه توصلیات.

جواب پنجم به اشکال دوم شیخ انصاری: اگر قصد وجه اجزاء عبادت لازم باشد، دو صورت دارد:

صورت اول: گاهی مطلقاً لازم است، چه متمکن باشد و چه متعذر. متمکن باشد مثل کسی که یقین دارد نماز **11** جزء است و هیچ شک و شبهه ای ندارد که همه اجزاء را باید به قصد وجه انجام دهد. عند المتعذر مثل کسی است که شک دارد نماز **11** جزء است یا **10** جزء که باید قصد وجه تمام عبادت را داشته باشد.

در این صورت اول با انجام اقل یا اکثر، غرض حاصل نمی شود. چون اگر اقل انجام شود، احتمال دارد اکثر واجب باشد و اگر اکثر را انجام دهد باز هم حاصل نمی شود، چون قصد وجه نمی تواند در مردد کند. حال اگر غرض حاصل نشد، دلیلی ندارد که مراعات علم اجمالی شود، یعنی لازم نیست اقل یا اکثر را انجام داد. چون منشأ حکم عقل به موافقت امر، حصول غرض است و حصول غرض در مانحن فیه (شک بین اقل و اکثر) منتفی است، پس منشأ حکم عقل به موافقت امر منتفی است و عقل می گوید لازم نیست اقل و اکثر انجام شود.

صورت دوم: قصد وجه اجزاء عبادت در صورت تمکن لازم است. مثلاً یقین دارید نماز **11** جزء است و شکی نیست، در اینجا قصد وجه لازم است؛ اما در صورت تعذر قصد وجه لازم نیست.

در این صورت در مانحن فیه که فرد متمکن نیست، قصد وجه عبادت لازم نیست و باید احتیاط کند و احتیاط هم طبق اکثر است.

(آخوند خراسانی 2، 1389: 173-175)

تا اینجا دلیل دوم بر احتیاط که ((تحصیل غرض داعی)) هست را از جهت عقلی بررسی کردیم که مرحوم آخوند فرمودند که عقل به لزوم احتیاط حکم می‌کند به این معنی که انجام اکثر در اقل و اکثر ارتباطی هست لازم هست. اما از جهت شرعی مرحوم آخوند حکم به براءت می‌کنند.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که بین این دو (عقلی و نقلی) هیچ منافاتی نیست به این اعتبار که حکم عقل به لزوم احتیاط، تعلیقی و مشروط به عدم حکم شارع به احتیاط است و یک حکم تنجیزی نمی‌باشد.

مرحوم آخوند ادعی اول را از خلال دو وجه - یعنی علم اجمالی و لزوم تحصیل غرض - ثابت نمود و تاکنون بحث ما حول بحث ادعای اول بود و اکنون می‌خواهیم در مورد ادعای دوم بحث کنیم.

ایشان در این مجال فرموده است مدرک و مستند براءت نقلی، حدیث رفع است و امکان تطبیق آن بر این مقام وجود دارد به این معنی که بگوییم: باتوجه به این که جزئیت دهم، مشکوک و غیر معلوم است، از این رو به مقتضی حدیث رفع، مرفوع و منفی است و بالتبع، وجوب در خصوص اقل متعین می‌شود و اجزاء واجبه، در خصوص همین اقل، منحصر خواهد بود.

در ادامه مرحوم آخوند به دو اشکال جواب می‌فرمایند:

اشکال اول

حدیث رفع، تنها اشیاایی که یا شرعاً مجعول هستند یا اشیاایی که شرعاً مجعول نیستند؛ ولی دارای اثر شرعی مجعولی هستند، را شامل می‌شود. اما در صورتی که شیئی مجعول شرعی نباشد - یعنی شارع آن را جعل نکرده باشد - یا اثر شرعی مجعولی هم نداشته باشد، در این صورت به طور کلی با شارع - از آن جهت که شارع است - بیگانه و اجنبی خواهد بود و در نتیجه معنا ندارد که حدیث رفع آن را شامل شود.

به تعبیر دیگر: باتوجه به این که در حدیث رفع، از شارع بما هو شارع صادر شده است، از این رو مختص به اشیاایی خواهد بود که مرتبط به شارع بما هو شارع باشند و با او اجنبی و بیگانه نباشند و اموری که با شارع بما هو شارع مرتبط هستند یا اشیاایی هستند که بنفسه مجعول شارع هستند؛ به این معنی که شارع، خود آن هارا جعل کرده است یا اشیاایی هستند که به واسطه اثرشان مجعول شارع هستند؛ به این معنی آثاری داند که مجعول شارع به شمار می‌روند. اما چیزی که نه بنفسه و نه به واسطه اثرش، مجعول شارع نیست، چنین چیزی از شارع بما هو شارع بیگانه خواهد بود و بی معنی و لغو است که حدیث رفع آن را شامل شود.

پس از روشن شدن مطلب فوق می‌گوییم: جزئیت هریک از اجزاء، نه بنفسه مجعول شارع است و نه برای آن اثر شرعی وجود دارد.

اما اینکه جزئیت اجزاء بنفسه مجعول شارع نیست، به این اعتبار که از شارع، امر به کل و مجموع اجزاء صادر شده است و پس از اینکه امر، با لسان مثلاً ((اقیموا الصلاه)) به جمیع اجزاء نماز تعلق گرفت، آنگاه عقل می‌آید و می‌گوید: بنابراین تکبیر جزء است و قرائت، جزء است و رکوع، جزء است و به همین ترتیب. از این رو بر این اساس، جزئیت هر جزئی، امری است که عقلاً از امر به کل و مجموع اجزاء انتزاع می‌شود و بنفسه مجعول از جانب شارع نمی‌باشد. این مطلب باید روشن و واضح باشد.

اما اینکه برای جزئیت اجزاء، اثر مجعولی وجود ندارد، به این اعتبار که نهایت چیزی که می‌توان برای اجزاء به‌عنوان اثر تصور نمود، وجوب اعاده است؛ مثلاً سوره، اگر جزء باشد و مکلف آن را انجام ندهد، وجوب اعاده بر آن مترتب می‌شود. لکن روشن است که وجوب اعاده، اثر برای بقای امر اولی است که به کل و مجموع اجزاء تعلق گرفته است.

به بیان دیگر: اگر سوره جزء باشد و مکلف آن را انجام ندهد، مرتب بر آن لازم می‌آید امر اولی که به کل اجزاء تعلق گرفته بود، باقی بوده و ساقط نشده باشد و لازمه بقاء امر مذکور، وجوب اعاده است؛ بنابراین وجوب اعاده، اثر برای بقاء امر اول متعلق به کل است نه جزئیت سوره.

علاوه بر اینکه وجوب اعاده، یک اثر شرعی نیست، بلکه یک اثر عقلی است. به این معنی که اگر سوره واجب باشد، لازمه‌اش این است که در صورت عدم انجام آن، امر اول متعلق به کل ساقط نشده باشد و باقی باشد و بعد از بقاء امر مذکور، عقل حکم می‌کند و می‌گوید: اگر امر اول باقی باشد، اعاده لازم است که در فرض عدم انجام سوره، به اعاده حکم می‌کند نه شرع، براین اساس، اعاده اثر شرعی نیست، بلکه یک اثر عقلی هست؛ بنابراین با توجه به اینکه اعاده، اثر برای جزئیت مشکوکه نیست، بلکه اثر برای بقاء امر اول است و همچنین با توجه به اینکه اعاده، یک اثر عقلی هست و نه شرعی، از این رو حدیث رفع نمی‌تواند و ممکن نیست جزئیت مشکوکه را شامل شود. این بود حاصل اشکال اول.

پاسخ: گرچه جزئیت به نحو مستقیم و استقلال، شرعاً مجعول نیست، لکن مجعول تابع هست. زیرا زمانی که شارع وجوب را برای نماز جعل می‌کند، تابع وجوب را برای رکوع و سجده و... نیز جعل کرده است؛ به تعبیر دیگر: تابع جعل وجوب برای کل، جزئیت را برای هر جزئی جعل کرده است و حدیث رفع برای اینکه بتواند شامل یک مورد شود کافی است که آن مورد ولو تابع، مجعول باشد و لازم نیست که حتماً مجعول مباشر و مستقیم باشد. دلیل مطلب هم آن است که با جعل تبعی، لغویت زائل می‌شود و زوال لغویت متوقف بر این نیست که مورد، حتماً مجعول مباشر و مستقیم باشد، بلکه همین مقدار که جعل. و تشریح آن ولو تابع ممکن باشد، برای زوال لغویت و شمولیت حدیث رفع نسبت به آن کفایت می‌کند.

اشکال دوم

قبول می‌کنیم که جعل تبعی برای امکان تحقق رفع، کافی است، لکن می‌گوییم: رفع امر تبعی، تنها با رفع منشأ انتزاع آن ممکن است. از این رو رفع جزئیت جزء دهم مشکوکه، تنها با رفع امر نفسی متعلق به کل - یعنی به ده جزء - امکان‌پذیر خواهد بود و اگر امر متعلق به ده جزء، رفع و نفی شود، آنگاه با توجه به این نکته که حدیث رفع، حدیث رفع و نفی هست نه حدیث اثبات - چرا که حدیث رفع می‌گوید ((رفع ما لایعلمون)) و نمی‌گوید ((ثبت...)) - چگونه می‌خواهیم بقاء امر به نه جزء را ثابت کنیم؟

خلاصه اینکه: رفع و نفی جزئیت مشکوکه، تنها با رفع و نفی امر متعلق به کل - که به ده جزء تعلق گرفته است - ممکن خواهد بود و با رفع و نفی امر به ده جزء، چیزی که امر به نه جزء را ثابت کند، باقی نخواهد ماند.

پاسخ: مرحوم آخوند در پاسخ به این اشکال فرموده‌اند: اگر فرض کنیم اجزاء واجب، مثلاً ده جزء است، در این صورت ده دلیل نزد ما وجود خواهد داشت که بر ده وجوب دلالت می‌کنند. یکی از آن ادله می‌گوید: تکبیر واجب است و دیگری می‌گوید: قرائت واجب است و به همین ترتیب و حدیث رفع، به منزله استثناء از این ده دلیل، حالت جهل به جزئیت جزء را استثناء می‌کند. از این رو نتیجه این گونه می‌شود: تکبیر واجب است مگر اینکه شما به وجوب آن جاهل باشید. برائت واجب است مگر اینکه شما به وجوب آن جاهل

باشید و به همین ترتیب نسبت به سایر دلیل‌های ذکور و ازن جهت که مفروض در محل بحث ما این است که جهل، فقط به لحاظ جزء هم ثابت است، از این رو فقط خصوص جزئیت این جزء در حالت جهل مرفوع و منتفی خواهد بود؛ اما جزئیت بقیه اجزاء به واسطه همان ادله‌ای که خاص هر یک از آنها بود، ثابت و باقی است. یعنی به واسطه دلیل اول، وجوب تکبیر ثابت می‌شود و به واسطه دلیل دوم، وجوب قرائت ثابت می‌شود و به همین ترتیب. (ایروانی، باقر، 5، 102-105)

خلاصه اینکه: مادامی که حدیث رفع، به منزله استثناء از ادله اجزاء است، از این رو این حدیث، فقط وجوب جزء دهم را رفع و نفی می‌کند و وجوب باقی اجزاء به واسطه دلیل اولی خاص آنها ثابت و پابرجا خواهد بود. (آخوند خراسانی 2، 1389، 175-176)

نتیجه گیری

اگر در جزئیت چیزی برای مثلاً نماز شک شود - که عبارت اخراجی از دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی است - در چنین صورتی عقلاً احتیاط لازم است و مرحوم آخوند دو دلیل بر مدعی خودشان می آورند که یکی علم اجمالی و دیگری لزوم احراز غرض است و نیز ادعای انحلال علم اجمالی در اینجا مردود است. چرا که انحلال آن مستلزم دوماحذور است: یکی اینکه خلف فرض لازم می آید و دیگری اینکه از فرض تحقق انحلال، عدم تحقق آن لازم می آید.

و در ادعای دوم خود که بحث نقلی بود مرحوم آخوند قائل به براءت شدند به این بیان که درست است که جزئیت، به نحو مستقیم و استقلال شرعاً مجعول نیست، لکن مجعول باتبع هست. زیرا زمانی که شارع وجوب را برای نماز جعل می کند، باتبع وجوب را برای رکوع و سجده. .. جعل کرده است؛ به تعبیر دیگر: باتبع جعل وجوب برای کل، جزئیت را برای هر جزئی جعل کرده است و حدیث رفع برای اینکه بتواند شامل یک مورد شود کافی است که آن مورد ولو باتبع، مجعول باشد و لازم نیست که حتماً مجعول مباشر و مستقیم باشد. دلیل مطلب هم آن است که با جعل تبعی، لغویت زائل می شود و زوال لغویت متوقف بر این نیست که مورد، حتماً مجعول مباشر و مستقیم باشد، بلکه همین مقدار که جعل و تشریح آن ولو باتبع ممکن باشد، برای زوال لغویت و شمولیت حدیث رفع نسبت به آن کفایت می کند.

فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. آخوند خراسانی، محمد کاظم، 1255-1329 ه.ق. کفایه الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، 1389
3. انصاری، مرتضی، 1214-1281 ه.ق.، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الاسلامی، 1380
4. جزائری، محمد جعفر، 1419 ق، منتهی الدرایه، قم، موسسه دار الکتب، چاپ چهارم، 1415
5. حائری اصفهانی، محمد حسین، 1254 ق، الفصول الغریبه فی الاول الفقہیہ، قم، دار احیاء علوم الاسلامیہ، 1404 ق
6. ایروانی، باقر، شرح کفایه الصول، قم، انتشارات نصایح، 1395
7. تہانوی، محمد علی، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت، مکتب البنان ناشرون، 1996 م
8. ازہری، محمد، تہذیب اللغہ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1421 ق